

به نام یزدان

نمایشنامه لاله ی خونین
نویسنده حدیث سیرجانیان

(این نمایشنامه فقط برای اجرا در مدارس دخترانه می باشد)

کاراکترها :

- ۱-ستاره (خواهر مدافع حرم)
- ۲-مرواریدخانم(مادر مدافع حرم)
- ۳-حضرت زینب
- ۴-عاطفه (دوست ستاره)
- ۵-زن سیاه پوش

خلاصه نمایشنامه: این نمایشنامه راجع خانواده پسری است که مدافع حرم حضرت زینب شده و یک سالی است که از رفتن او میگذرد از او خبری نیست و مادرش مدام بی قراری میکند تا اینکه.....

(صحنه کاملاً تاریک است چند دختر با چادر مشکی رو به روی همدیگر نشسته و شمع در دست دارند – نوحه ای شیعیان امشب شام غریبان است پخش میشود و دخترها هم خوانی میکنند)

ای شیعیان امشب شام غریبان است
جسم حسین عریان اندر بیابان است
هرکس رود منزل ما شام عزا داریم
یک گمشده امشب در کربلا داریم (آرام آرام صحنه را ترک میکنند)
ای شیعیان امشب شام غریبان است

(نور آرام می آید- افکت تلفن خانه – صدا مروارید خانم از بیرون صحنه می آید)

-ستاره ستاره دخترم دخترم اون تلفن رو جواب بدهستاره

(مروارید خانم وارد صحنه میشود)

-ای بابا بازم که این دختر نیستش الو سلام چه خوبی خواهر خودت که بهتر از هرکسی از احوالم بی خبری..... اره نه هیچ خبری ازش

نیست چی بگم والا اینم از بخته منه چی امشب؟ مجلس امام حسینہ مگہ
میشہ نیام به روی چشم سلام برسون میبینمت خدانگہدار

بهتره شماره زهرا رو بگیرم شاید رفته باشه اونجا (در حال شماره گیری است-
ستاره وارد صحنه میشود)

-دختر تو کجا بودی اول صبحی نصفه جونم کردی

-سلام مامان جان ببخشید امتحان داشتم ...

-نباید به من خبر میدادی

-اخه دلم نیومد بیدارت کنم الهی قربونت برم نگرانم شدی؟

- خیلی خب نمیخواد خودتو لوس کنی امتحان چطور بود

-مثل همیشه خوب

-خب خداروشکر

(مروارید خانم در روزنامه به دنبال خبری از پسرش میگردد)

مروارید خانم - تلویزون رو روشن کن شاید خبری ازش پیدا کنیم

-اخه الان که موقع اخبار نیست

مروارید خانم - حداقل رادیو رو روشن کن....

-(سکوت)

(مروارید خانم رادیو روشن میکند)

مروارید خانم - ستاره دخترم رسانه های اجتماعی رو دنبال کردی؟

ستاره - اره مامان

مروارید خانم - خب؟

ستاره - بازم خبری نبود

مروارید خانم- یکم محرم سال پیش بود که اعزامش کردن الان یکساله که میگذره

ستاره-چقدر سخت گذشت

مروارید خانم - دلم عجیب شور شو میزنه حسه خوبی ندارم الان چندماهه که از رفتنش میگذره دست و دلم به هیچ کاری نمیره نمیدونم زنده است نفس میکشه نه تماسی نه نامه ای

ستاره- تو که دل تو دلت نیست چرا گذاشتی بره که الان همش دلوایسی کنی

مروارید خانم - می گفتم نرو اون هم نمیرفت ؟ توکه خوب اونو میشناسی بعدشم ستاره مثل اینکه یادت رفته اون رو بی بی زینب بعده چندین سال به من داد نذره بی بی زینب بوده چطور میتونستم بگم مدافع حرمش نشو..... دخترم حرف ها میزنیا

ستاره- پس الان هم واگذارش کن به همون حضرت زینب و دم ودقیقه دل نگرانی نکن مریض میشیا ببین کی بهت گفتم

مروارید خانم - آخ ستاره مادر نشدی که بفهمی چی میکشم امیدوارم یه روزی یه وقتی به حاله روز من دچار بشی ببینم چیکار میکنی و اونوقت یاده امروزت بیفتی که چطور واسم بلبل زبونی میکنی

ستاره - الهی قربونه اون دله گنجشکیت بشم منکه که چیزی نگفتم فقط میگم بد به دلت راه نده همین..... من واسه خودت میگم همینطور که تو عباس رو دوست داری منم دوستش دارم خب برادرمه از پوست و خون همیم

مروارید خانم - نمیتونم دسته خودم نیست بیست شش سال مثل چشمام ازش نگه داری کردم هر روز و هر ثانیه اش یادمه جلو چشمام قد کشید جلو چشمام تاتی تاتی کرد و راه رفت اما الان الان ازش بی خبرم (گریه میکند)

ستاره-مامان جون گریه نکن من طاقت دیدنه اشکاتو ندارم اصلا خدا رو چه دیدی شاید همین روزها داداش دره خونه رو زد

(افکت درب)

-کیه؟ کیه اومدم

-وا مادر جون چرا شما میری بزار خودم درو وا میکنم

-شاید عباس باشه میخوام خودم درو تو روش باز کنم

-مادر جون شما پات درده بزار خودم در وا میکنم میبینی کیه

-خیلی خب برو باز کن

(ستاره چادرش را سر میکند و درب را باز میکند)

عاطفه-دختر نکنه تو داشتی استخاره مینداختی که درو باز کنی یا نه؟

مروارید خانم – سلام دخترم ببخشید تقصیره من بود که معطل شدی

عاطفه – سلام خاله مروارید شما ببخشید من یادم رفت سلام کنم

-عجبی از این طرفها راه گم کردی

عاطفه- داشتم از کوچتون رد میشدم گفتم به شما هم یه سری بزnm ببینم چطورین
و چیکار میکنین

مروارید خانم – دخترم بفرما بشین سره پا خوب نیست

عاطفه – نه خاله جون من باید برم مادر منتظره مزاحمتون نمیشم

مروارید خانم – این حرفها چیه شما مراحمی بعدشم بعده این همه مدت اومدی
پیشه خالت چایی نخورده میخوای بری ... مگه میشه

-دختر زشته اینجوری حداقل یه چند دقیقه ای پیشش بشین تا ناراحت نشده

عاطفه – باشه چشم پس من به مامانم خبر بدم (به مادرش پیام میفرستند)

مروارید خانم – خوب کاری میکنی دخترم هیچوقت مادر تو دلواپس نکن
دلواپسی خیلی بده....

عاطفه – ببینم مگه اقا عباس خونه نیست ؟

(ستاره به سمت قوری میرود و چایی میریزد)

مروارید خانم –مثل اینکه تو بی خبری

عاطفه- از چی بی خبرم؟ خدایی نکرده اتفاقه بدی افتاده؟

ستاره- نه بابا چرا بزرگش میکنی.... داداشم الان یک ساله که مدافعه حرم شده و رفته سوریه مامانم هر دقیقه و هر ثانیه هی بی قراری میکنه

عاطفه - به امیدخدا سلامت برمیگرده بد به دلتون راه ندین ما هم تو فامیل یه مدافع حرم داشتیم دوسال پیش رفت و الان به سلامت برگشته

مروارید خانم - خدا از زبونت بشنوه دخترم منکه هرروز چشمم به این دره و منتظرم که صحیح و سالم برگرده پیشم ستاره اون آلبوم رو بیار ببینم

ستاره- امروزم؟

مروارید خانم - اره دخترم مگه ادم از دیدنه عکسای بچه اش سیر میشه

ستاره - خیلی خب باشه الان میارم

مروارید خانم-خب دخترم تعریف کن کلاسه چندی چی میخونی

عاطفه- من سوم دبیرستانم تجربی میخونم اگر خدا قبول کنه میخوام پزشکی بخونم

مروارید خانم - افرین به تو ... عالیہ (ستارہ البوم را به مادرش می دهد و مروارید خانم شروع ب ورق زدن میکند) ببین اینجا پنج سالش بود با اون خدابیامرز برده بودیمش پابوسه بی بی زینب

عاطفه- اینجا کجاست خاله جون

مروارید خانم - اینجا حرمه اما رضاست وقتی ۱۰ ساله بود با باباش بردیمش.....

ستاره- عاطفه باید ببخشی این مادری من هم هرروز و هر ساعت این البوم رو میگیره دستش و مرور خاطرات میکنه

مرواریدخانم - چیکارکنم دخترم دلم به همین چنتا دونه عکسی که از مونده خوشه اینها هم نبینم غم باد میگیرم

هر دو- خدانکنه این چه حرفیه

عاطفه- ببخشید دیگه من باید رفع زحمت کنم

ستاره- تو که هنوز نیومده میخوای بری

مروارید خانم- عاطفه جون یک روز حتما واسه ناهار تشریف بیار

عاطفه- به روی چشم امیدوارم هرچی زودتر مسافرتون برگرده

مروارید خانم-خدا از زبونت بشنوهدخترم سلامه مادرتم برسون

عاطفه-بزرگیتون میرسونم....خدانگهدار

هر دو- خدانگهدار

مروارید خانم -میگم ستاره این عاطفه هم دختره خوبیه ها منکه خیلی ازش
خوشم اومد

(ستاره مشغول تلفن همراهش است)

-سکوت

مروارید خانم -دخترم با تو هستم حواست کجاست

ستاره- جان مامان

مرواریدخانم -میشه بریم حرفشو بزنییم با خانوادش بعد داداشت که اومد عقد
کنن ها؟

-مامان چی داری میگی تو اول بزار داداش برگرده بعد به فکره زن گرفتتش
باش

-درست میگی دخترم اصلا باید خودش بیاد انتخاب کنه بخدا دست رو هر
دختری بزاره میرم خواستگاریش و خودم براش عروسی میگیرم

-میخوای چیکار کنی

-یه خورده خونه رو جاروب بکشم و مرتب کنم

-مامان تو با پای دردت جاروب بکشی؟ مگه من مردم

-این حرف ها چیه دخترم دور از جونت .. بعدشم دیگه اونقدر ا هم پیر نشدم

-نه نه نه اصلا نمیزارم جاروب بکشی چند دقیقه دیگه خودم میام و خونه رو
مرتب میکنم

-خیلی خب...

(ستاره چادرش را سرش میکند)

-کجا میخوای بری

-نوشت افزار محل چنتا خرید دارم تو چیزی نیاز نداری بگیرم برات بیارم

-نه فقط مواظبه خودت باش

-چشم فعلا

-خدانگهدارت دخترم

(مروارید خانم سرش را روی بالشت میگذارد و به خواب می رود - نور موضعی سبز رنگ و ملایمی گوشه ی صحنه را روشن میکند زنی با رو بنده سیاه و گهواره ای به دست وارد صحنه میشود و در گوشه ای از صحنه مینشیند همزمان نوحه ای عندلیبان پخش میشود و زن گهواره را تکان میدهد و از سوی دیگر صحنه بانویی خمیده با رو بنده سبز وارد میشود زن رو بنده مشکی نوزاد را از گهواره بیرون می آورد و هر دو به دور گهواره دور میزنند رو به روی تماشاچی می ایستند و دست هایشان را بالا می برند بعد از چند ثانیه زن رو بنده مشکی زانو میزند و نوزاد را به حضرت زینب میدهد هر دو آرام آرام خارج میشوند

ای عندلیبان گلشن خراب است

اهسته نالید اصغر به خواب است

از داغ اصغر دلخون رباب است

لای لایی از سفر برگشته رودم

شیر از پیکان کافر خورده رودم

گهواره خالی اصغر ناپیدا است

یاران چه سازم رودم نه اینجا است

در باغ رضوان در نزد زهر است

لای لایی از سفر برگشته رودم

شیر از پیکان کافر خورده رودم (نوحه قطع میشود نور میرود - قسمتی دیگر

از صحنه روشن میشود - مروارید خانم و ستاره به دوره جنازه ای نشسته اند که روی آن با پرچم ایران پوشیده شده

- موسیقی محزون و ملایمی پخش میشود)

- پسر مگه قول نداده بودی مادرتو هیچوقت تنها نزاری پس چرافتی و تنهام گذاشتی

- داداشم دلم برات تنگ میشه اما میدونم تو
میدونم که تو فدای حرم بی بی زینب شدی و این سعادت نصیبه هرکسی نمیشه
پس خوشا به سعادتت تو

- پسرم.... شیرمردم... جنگنده باغیرت چه اروم خوابیدی

- یاده اون روزی میفتم که کوله ات بر کولت بود و گفتی ابجی با سربلندی و افتخار برمیگردم

- خدایا آخرین دیدار چقدر سخته بی بی زینب قربونه حرمت تو
خودت عباس رو به من دادی اخرشم جونش فدای راهه تو و حرمت شد (زیر
لب لالایی زمزمه میکند) لالالالایی لالالایی..... (ارام آرام
نور میرود)

پاییز ۱۳۹۷

پایان

تقدیم به روح پاک شهیدان و ظنم

(هرگونه کپی برداری از متن و اجرا بدون مجوز نویسنده پیگیرد قانونی دارد)

۰۹۱۷۰۱۵۷۴۲۳

شماره تماس با نویسنده